

سریال بازی تاج و تخت

www.westeros.ir





عنوان این قسمت اشاره دارد به هودور و آخرین ایستادگیش در جلوی درب غار در صحنه پایانی سریال

* این تنها قسمت فصل ششم بود که هیچ خط داستانی در بارانداز پادشاه نداشت. این موضوع در فصلهای قبل هم سابقه داشت. در اول اپیزود «راه پادشاهی» (چون پادشاه رابرت و سرسی با استارکها در جاده بودند و هنوز به کینگز لندینگ نرسیده بودند)، فصل سوم اپیزود «باران کستمر» (که بیشتر بر روی عروسی سرخ تمرکز داشت)، فصل چهارم «نگهبانان بر روی دیوار» (که بر روی نبرد در کسل بلک تمرکز داشت)، فصل پنجم اپیزود «پسر را بکش» (که هیچ صحنه در هفت پادشاهی برداشت نشده به غیر از شمال). و در آخر "رقصی با اردهایان"

قسمت اول: برن و پادشاه شب



بخش داستانی برن استارک در سریال رسماً از کتاب جلو زده است. او در فصل یکی مانده به آخر خود در کتاب پنجم به غار کلاغ سه چشم رسید که مشابه آن در اپیزود پایانی فصل چهارم سریال به نمایش در آمد. در فصل آخر خود در کتاب پنجم او توسط کلاغ سه چشم آموزش می بیند تا گذشته ها را ببیند، مانند دیدن کودکی پدر خود که در حال مبارزه با بنجن و لیانا در ویتترفیل هستند. پس در چند اپیزود اول فصل ششم شاهد موارد باقیمانده از خط داستانی برن هستیم. حمله ی وایت واکرها به غار تا پایان کتاب پنجم رخ نداده است و تا آن جایی که می دانیم این اتفاقات در ادامه ی داستان برن در کتاب نیز در آینده رخ خواهند داد.



خالقی که مخلوقی وحشتناک میسازد

در این اپیزود نشان داده می شود که این در واقع خود فرزندان جنگل بودند که وایت واکر ها را به عنوان سلاحی علیه انسان های نخستین به وجود آوردند .انسان های نخستین حدود ۱۲۰۰۰ سال پیش به وستروس مهاجرت کردند و باعث به وجود آمدن جنگی بین خودشان و فرزندان جنگل شدند که حدود ۲۰۰۰ سال به طور انجامید . فرزندان جنگل که به دلیل تعداد بیشتر و جثه ی بزرگ تر انسان ها در حال شکست و عقب نشینی بودند، با ناامیدی مجبور به استفاده از ابرسلاح های خود شدند :آن ها چکش آب ها را فرا خواندند تا بازوی دورن (زمین پل ماندی که وستروس را به ایسوس متصل می کرد.) را خراب کند و بعد منطقه ی نک (منطقه ی جنوبی ناحیه ی شمال وستروس که این ناحیه را از بقیه قاره جدا می کرد) را پر از آب کردند تا به یک باتلاق بزرگ تبدیل شود .در آخر و در حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش فرزندان جنگل و انسان های نخستین با یکدیگر صلح کردند که به "پیمان" معروف است .وایت واکر ها نیز در طول "شب طولانی" و در حدود ۸۰۰۰ سال پیش برای اولین بار پدیدار شدند .آن ها در طول "شب طولانی" به همه ی موجودات زنده حمله کردند و همین طور علیه فرزندان جنگل نیز وارد جنگ شدند .فرزندان جنگل نیز با انسان های نخستین متحد شدند و وایت واکر ها را شکست دادند و «دیوار بزرگ» را در شمال وستروس بنا کردند .البته هنوز نامشخص است که چرا فرزندان جنگل بعد از صلح با انسان ها وایت واکر ها را ساختند .این نظریه محتمل است که فرزندان جنگل وایت واکر ها را در سال های پایانی جنگ با انسان ها ساخته اند و بعد از پیمان صلح آن ها را به حال خود رها کرده اند .و وایت واکر ها بعد از ۲۰۰۰ سال باز گشته اند .نظر دیگر این است که گروهی از فرزندان جنگل معتقد بوده اند که انسان ها به هر حال آن ها را از وستروس بیرون خواهند کرد و به همین دلیل وایت واکر ها را ساخته اند .



تصویر تبدیل شدن پسر کرستر به یک آدر در فصل چهارم

در هیچ جای رمان به این مسئله که فرزندان جنگل وایت واکرها را به وجود آورده اند اشاره ای نشده فقط چند اشاره ی کوچک به منشاء وایت واکرها شده است. این که آن ها در واقع یک نژاد مستقل نیستند و نیرو هایی هستند که توسط دیگران به وجود آمده اند. مارتین نیز در این مورد گفته است که آن ها فرهنگ و تمدنی از خود ندارند که ما متوجه آن شویم. آن ها نژاد مستقلی نیستند بلکه گروه سلاح هایی هستند که توسط دیگران به وجود آمده اند). سلاح ها فرهنگ و تمدن ندارند (!همچنین در کتاب گفته می شود که آن ها پسران کرستر را می گیرند تا آن ها را به وایت واکر های جدید تبدیل کنند. البته در سریال این موضوع در فصل چهارم و در قسمت oathkeeper نشان داده می شود. همچنین در توضیحات اولیه ی مارتین برای سریال از عبارت "وایت های نامیرا و متولد ناشدگان" برای وایت واکرها استفاده شده است که به این معنا می باشد که وایت واکرها یک نژاد مستقل نیستند، به دنیا نیامده اند و توسط نژاد دیگری ساخته شده اند.



نمادگرایی های عجیب آدرها

دیوید بنیوف در برنامه ی **inside the episode** مستقیماً اشاره می کند که وایت واکر ها جنازه انسان ها و حیواناتی را که می کشند در اشکال عجیبی روی زمین می چینند. اولین بار این موضوع در سکانس های ابتدایی اولین قسمت فصل اول سریال یعنی **winter is coming** دیده می شود که در آن قطعات بدن های وحشی ها در اشکالی الماس مانند روی زمین چیده شده بود. همین طور در قسمت **walk of punishment** در فصل سوم سریال دیده می شود که بخش های بدن اسب های نگهبانان شب به صورت مارپیچی بزرگ روی زمین قرار داده شده اند. بنیوف نیز اشاره می کند که در قسمت پنجم فصل ششم مشاهده می کنیم که قطعه سنگ هایی که از اطراف درخت ویروود (**weirwood**) بیرون زده اند به همان شکل مشابه مارپیچی روی زمین قرار گرفته اند و آن جا همان مکانی است که فرزندان جنگل در آن جا اولین وایت واکر را به وجود آورده اند. در واقع این ها نماد هایی جادویی هستند که اولین بار توسط خود فرزندان جنگل استفاده شدند. علامت بخصوصی که در این جا استفاده شده به شکل مارپیچی هفت بازو است که خلاف جهت حرکت عقربه های ساعت قرار گرفته اند.



سرآغازی از یک درخت

درخت ویروود (weirwood) یخ زده ای که توسط قطعه سنگ ها احاطه شده و برن آن را در رؤیای خود می بیند در واقع همان مکانی است که فرزندان جنگل در آن جا اولین وایت واکر را ساختند و اکنون در سرزمین های همیشه زمستان قرار دارد. همین طور به نظر می رسد این همان مکانی است که در قسمت oathkeeper در فصل سوم یک وایت واکر آخرین پسر کرستر را به وایت واکر جدیدی تبدیل می کند. البته در آن قسمت نشان داده نمی شود که سنگ ها به همان شکل مارپیچی چیده شده اند که به این دلیل است که هیچ نمایی از بالا نمایش داده نمی شود و این ممکن است به این خاطر باشد که سازندگان می خواسته اند این موضوع را به صورت یک راز نگه دارند.



دو فانتزی و دو دنیا متفاوت

بنیوف و ویس در برنامه ی **inside the episode** اشاره می کنند که بازی تاج و تخت داستانی با ذهنیتی خاکستری است که در واقع در تضاد با داستان های فانتزی پیش از خود می باشد که دارای شخصیت های تماما خوب یا تماما بد هستند. این کاملا با داستان ارباب حلقه ها نوشته جی آر آر تالکین در تضاد است. در آن داستان گندالف شخصیتی بی نهایت نیک می باشد در حالی که لرد تاریک سائرون شر مطلق است. در بازی تاج و تخت افرادی چون تایوین لنیستر هستند که بیشتر متمایل به شر هستند. و البته افراد روان پریشی مانند رمزی بولتون، گرگور کلگین، رورگ و دیگران. اما در کل ذهنیت حاکم بر داستان بیشتر خاکستری است تا سیاه یا سفید. یکی از استثنائات این موضوع تا این جای داستان وایت واکرها بوده اند. شیاطین یخ زده ای که که ارتش بزرگ نامیرایان را هدایت می کنند و نماد شر مطلق هستند و فرمانده شان پادشاه شب (**Night King**) از همه ی آن ها شرورتر است. اما در این اپیزود متوجه شدیم که نه تنها آن ها شر مطلق نیستند، بلکه در واقع اسلحه هایی هستند که توسط فرزندان جنگل به جود آمده اند تا از نابود شدن و شکست فرزندان جنگل در جنگ مقابل انسان ها جلوگیری کنند. و حتی خود پادشاه شب نیز تنها یک انسان بوده که برخلاف میل خودش به اولین وایت واکر تبدیل شده است. اما از زمانی که این سلاح ها کنترل خارج شدند به موجوداتی بیشتر شیطانی تبدیل شدند.



در این اپیزود برای اولین بار است که به نام "پادشاه شب" اشاره می شود

تیم تهیه در ویدئوی پشت صحنه ی فصل پنجم به پادشاه شب اشاره می کنند ولی این عبارت قبلا هیچ وقت در دیالوگ های خود سریال استفاده نشده است.

با این که در خود اپیزود این موضوع مشخص نیست ولی بنیوف و ویس در برنامه ی inside the episode اشاره می کنند که پادشاه شب در واقع همان انسانی است که به اولین وایت واکر تبدیل شد .این یک لقب نیست که به فرمانده وایت واکر ها اطلاق شود بلکه پادشاه شب از همان ابتدا فرمانده ی وایت ها بوده است.

این مشخص نیست که آیا همه ی وایت واکر ها با قطعه ای از درگون گلس (dragonglass) در سینه ی خود تبدیل به آن موجودات شده اند یا این که تنها پادشاه شب این قطعه ی جادویی را در خود دارد و قدرت او است که بقیه را به وایت واکر تبدیل می کند.



پایان یک نژاد

فرزندان جنگل در سریال به طور کامل از بین رفتند .این طور به نظر می رسد که آخرین آن ها در غار در کنار کلاغ سه چشم مخفی شده بودند .میرا رید در این قسمت یک وایت واکر را کشت .به این ترتیب او به سومین نفری تبدیل شد که توانسته این کار را بکند .در فصل سوم سریال سمول تارلی و در فصل پنجم جان اسنو موفق شدند این کار را انجام دهند .توجه کنید که یکی از فرزندان جنگل با نیزه ای که سر درگون گلس داشت به سینه ی یکی از وایت ها ضربه زد ولی زره وایت ضربه را دفع کرد و بعد فرزند را کشت .سازندگان در ویدئوی پشت صحنه توضیح می دهند که چرا وایت واکر ها در فصل های اول تا سوم زره نمی پوشیدند ولی از فصل چهارم به بعد شروع به زره پوشیدن کردند .این موضوع در واقع برمیگردد به جایی که سمول توانست یکی از وایت ها را با

استفاده از خنجر درگون گلس بکشد و آن ها تشخیص دادند یا شاید به یاد آوردند که واقعا چیزی وجود دارد که می تواند آن ها را بکشند و بعد تصمیم گرفتند تا از خودشان محافظت کنند. فرزند جنگلی که سعی داشت به وایت ضربه بزند انتظار نداشت که وایت زره پوشیده باشد و این موضوع در سریال یک پیشرفت برای وایت واکر ها می باشد اما در کتاب آن ها از همان ابتدا با زره توصیف شده اند. میرا تشخیص می دهد که وایت زره پوشیده و گردن وی را هدف می گیرد که بی دفاع مانده (طبق رسوم مردان مرداب میرا نیز یاد گرفته است که یک جنگاور ماهر باشد)



WINTER IS COMING.

HOUSE STARK DIREWOLVES

دایرولفها یکی پس از دیگری می میرند

با مرگ سامر (دایرولف برن) در این قسمت فقط دو دایرولف دیگر از استارک ها زنده هستند. یکی گوشت دایرولف جان که با او در کسل بلک است و دیگری نایمریا دایرولف آریا که در فصل اول توسط خود آریا فراری داده شد تا سرسی لیستر نتواند او را بکشد و احتمالا هنوز در سرزمین های رودخانه (ریورلندز) سرگردان است.

شگی داگ دایرولف ریکان نیز در چند قسمت قبل مرده نشان داده شد. البته برخلاف لیدی، گری ویند و سامر مرگ او در سریال نشان داده نشد بلکه فقط سر یک گرگ سیاه رنگ را مشاهده کردیم. این ممکن است جزو برنامه ی آمبر ها باشد تا با نشان دادن سر یک گرگ معمولی به عنوان سر شگی داگ به بولتون ها کلک بزنند.



Hold The Door Hodor

بنیوف و ویس در برنامه ی *inside the episode* تأیید کردند که خود مارتین به آن ها گفته است که هودور در کتاب های بعدی چگونه می میرد و این که چرا همیشه فقط کلمه ی «هودور» را به زبان می آورد. در واقع این تنها یک بازی با کلمات نیست که خود سازندگان ایجاد کرده باشند. این قدرت برن است که از کنترل خارج می شود آن هم در هنگامی که به آن ها در غار حمله شده است و برن در حال خارج شدن از رؤیای خود است و به هودور بزرگ سال گفته می شود که «در را نگه دارد» تا از برن در مقابل وایت ها محافظت شود. در همان حال در رؤیای برن به ویلیس (در کتاب والدِر) جوان حمله ای دست می دهد و به ذهنش آسیب می رساند، دستور *Hold The Door* در را نگه دار، در ذهنش حک شده و صدا های کلمات در هم ادغام شده اند و کلمه ی هودور ایجاد شده است .

(Ho(ld The)Door) بنیوف و ویس از موارد دیگری که مارتین برای آن ها از آینده ی داستان گفته است را نیز بیان می کنند. مواردی مانند این که شیرین براتیون نیز در کتاب خواهد مرد، یا این که ملیساندره واقعا چند صد سال عمر دارد و موارد دیگری که هنوز در سریال نمایش داده نشده اند. اما مسئله ی مرگ هودور بیشتر از همه ی موارد

دیگر به آن‌ها ضربه‌ی احساسی زده و آن‌ها را شوکه کرده. با این‌که آن‌ها هنوز این موضوع را در سریال نساخته و ندیده بودند ولی توضیح شفاهی مارتین در اتاق هتل آن‌ها را حسابی تکان داده بود.

در این اپیزود تأیید شد که برن می‌تواند در سبزی‌نی‌های خود در اتفاقات گذشته تأثیر بگذارد (یا تأثیر ببیند) و البته هنوز نمی‌تواند این موضوع را کنترل کند. این موضوع احتمال این تئوری که در واقع اتفاقات به نظر جادویی یا شانس‌ی داستان توسط برن در آینده انجام شده است را بالا می‌برد. مثلاً در قسمت اول فصل ابتدایی سریال این موضوع که این خواست خدایان قدیم بوده است که یک دایرولف ماده به جنوب دیوار بیاید و چهار توله‌ی نر و دو توله‌ی ماده به دنیا بیاورد که دقیقاً به تعداد بچه‌های خانواده‌ی استارک است. یا مثلاً در فصل سوم سم و گیلی توسط تعداد زیادی از کلاغ‌ها از نزدیک شدن یک وایت واکر آگاه می‌شوند. در این‌جا این تئوری مطرح است که تمام این کارها از تغییراتی است که برن در وقایع داده است.



به نظر می‌رسد اعمال برن در مورد مسائلی که در گذشته رخ داده بر اساس تئوری سفر در زمان نوویکوف انجام می‌پذیرد. این نظریه بیان می‌کند که تغییر دادن اتفاقاتی که در گذشته رخ داده اند غیر ممکن است. ولی امکان دارد که حلقه‌ی زمانی پایدار ایجاد کرد. وقتی که به ویلی (در کتاب والدِر) حمله دست داد و او به هودور تبدیل شد برن در تاریخ تغییر ایجاد نکرد (زیرا آن اتفاق قبلاً افتاده است). بلکه برن در زمان حال آن حلقه‌ی زمانی پایدار را پر کرد. در واقع عمل برن طبق قوانین نظریه‌ی سفر در زمان بیل و تد کار می‌کند نه طبق قوانین نظریه‌ی بازگشت به گذشته. (که در آن تغییر گذشته ممکن است)

از این مقالات می‌تونید برای بهتر درک کردن تئوری نیکووف استفاده کنید :

https://en.wikipedia.org/wiki/Novikov_self-consistency_principle
<https://www.youtube.com/watch?v=qiOrJvm28x8>



آخرین همراهی که بوی وینترفیل را می‌داد

مرگ اوشا، جوجن رید، سامر و هودور به این معنا است که به جز ریکان استارک و میرا رید، تمام همراهان برن که با او از وینترفیل فرار کردند مرده‌اند. ریکان استارک قبل از این که برن به شمال دیوار بیاید از وی جدا شد و در حال حاضر زندانی رمزی بولتون است. در کتاب جوجن و میرا رید قبل از این که وینترفیل به دست آهن زادگان بیافتد به آن جا رسیدند. (در کتاب دوم) اما در سریال این اتفاق از نظر زمانی کمی جا به جا شده و رید ها در ابتدای فصل سوم معرفی می‌شوند آن هم در حومه ی وینترفیل و بعد از این که برن و ریکان استارک به کمک اوشا از وینترفیل گریخته‌اند.



ادارد جوان در آغاز سفر خود

در مشاهدات پایانی یرن، اءارد استارک کم سن و سال را می بینیم که در حال ترک ویتترفل است و با پدر و برادر خود بنجن خءاحافظی می کند. همان طور که در سه قسمت گذشته توضیح داده شد او ویتترفل را ترک می کند تا به عنوان یک کارآموز (وارد) در ایری به خاندان ارین خدمت کند و بیاموزد. توجه کنید که محافظان خاندان ارین در پشت تصویر ایستاده اند و پرچمی با نشان خاندان ارین را در دست نگه داشته اند

Westeros

ایستادگی

قسمت دوم: جان اسنو، سانسو و جنگ در شمال



این قسمت شامل یک صحنه می‌باشد که در طول آن جان اسنو، سانسو استارک، و شخصیت‌های دیگر حاضر در کسل بلک با نگاه به یک نقشه بزرگ از شمال به بحث در مورد چگونگی نبرد در برابر خاندان بولتون می‌پردازند. این صحنه شرح می‌دهد که چشم انداز سیاسی شمال چگونه است:

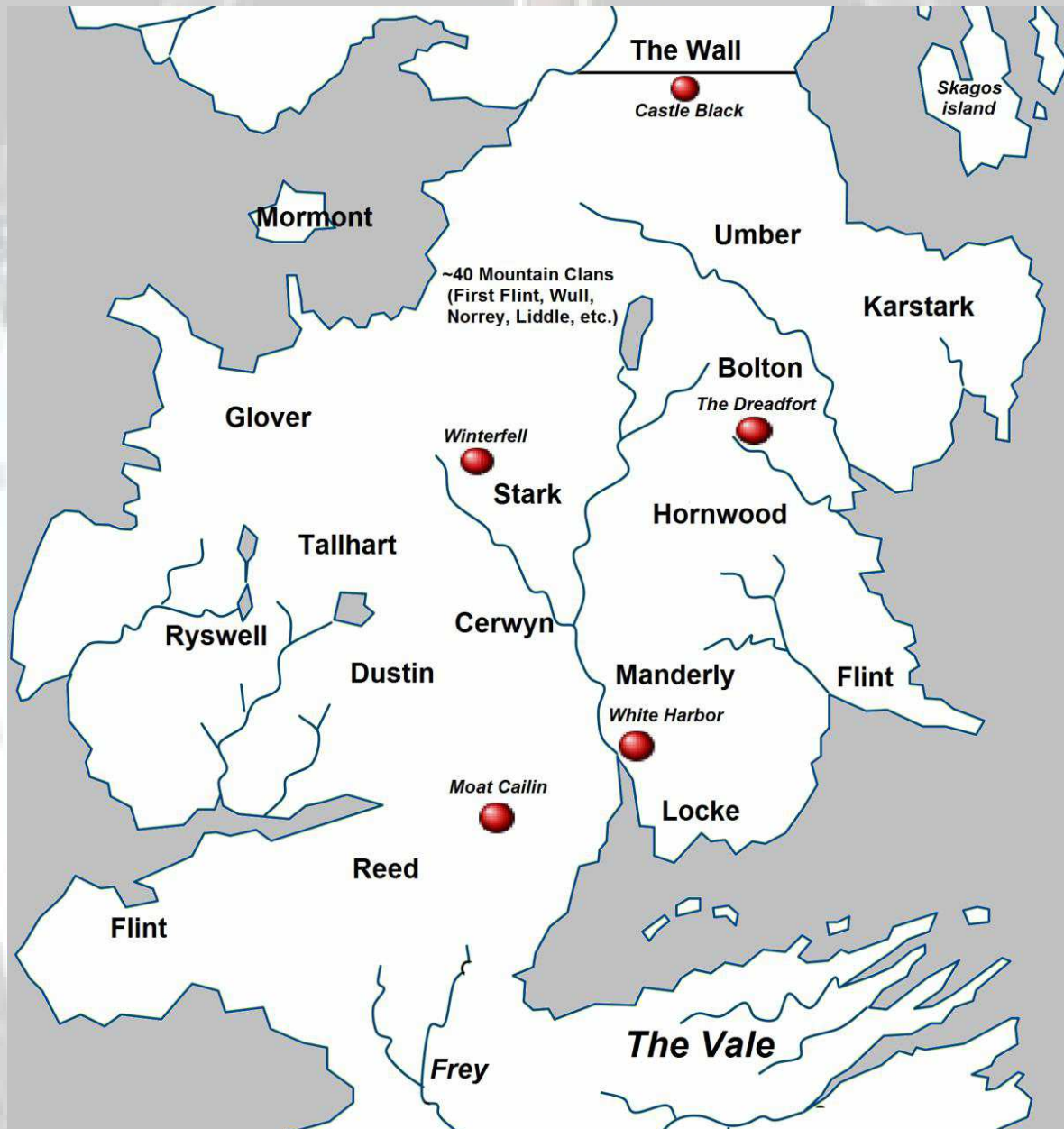
*گفته شده است که در شمال پس از خاندانهای استارک و بولتون، سه خاندان دیگر نیز دارای ارتش بزرگی هستند، که خاندانهای کاراستارک، آمبر، و مندرلی می‌باشند. کاراستارک‌ها و آمبرها در حال حاضر جزو نیروهای ارتش رمزی بولتون در وینترفیل هستند. در کتاب نیز این سه خاندان جز برجسته ترین خاندان‌های شمال هستند و در عروسی سرخ تنها ارتش کاراستارک که قبل از عروسی به شمال بازگشته بود صدمه‌ای آنچنانی ندید. ارتش آمبرها ر زمان عروسی تلفات قابل توجهی داد و از طرف دیگر باتوجه به سنت قدیمی خود که همیشه در حال جنگ با وحشی‌ها هستند کلا خسارت زیادی متحمل شده اند برای همین در حال حاضر نیروهای کافی را برای ترتیب دادن یک ارتش ندارند. در مورد مندرلی‌ها می‌توان گفت جزو پولدارترین و غنی ترین خاندان‌های شمال هستند، حاکمان وایت هاربر که بر تنها شهر در شمال (کوچکترین شهر نسبت به پنج شهر دیگر وستروس) حکومت می‌کنند.

*ظاهراً بر روی نقشه تنها نام خاندان‌های برجسته بزرگ ثبت شده است، نه نام خاندان‌های کوچکتر شمال. جان می‌گوید که شمال فقط این سه خاندان نیست بلکه خاندان‌های دیگر نیز وجود دارند مانند سروین، گلاور، مورمنت، میزن و هورن وود. در عین حال جان به نقاطی بر روی نقشه اشاره میکند، ولی در هیچ کدام از نقاط مورد اشاره، نزدیک به محل اقامت خاندان سروین نیست، چرا که این خاندان در جنوب وینترفیل قرار گرفته دارند.



مردی که برای خود یک خاندان دارد

*از تمام خاندان‌های یاد شده تنها خاندان مازن در کتاب حضور ندارد. یک منبع در داخل مجموعه تلویزیونی گفته است که این در واقع یک شوخی با کریگ میزن، نویسنده اپیزود پایلوتی که هرگز منتشر نشد و همچنین یکی از بهترین دوستان بنویف و وایس می‌باشد. در فصل چهارم برای اولین بار به «خاندان میزن» اشاره شد، که جان اسنو نیز در همان فصل گفت تا الان هرگز نام این افراد را نشنیده بوده است.



*در مجموعه جان اسنو می‌گویند دو جین خاندان‌های کوچک دیگر در شمال وجود دارد. در هر یک از هفت پادشاهی، به طور معمول یکی دوجین خاندان کوچک وجود دارد، که یا این خاندان‌های کوچک و ضعیف تر زیر نظر خاندان‌های بزرگتر در منطقه خود قرار میگیرند یا اینکه بعضی اوقات با داشتن لردها و شوالیه‌ها درون خود به صورت مستقل عمل میکنند. در کل سیستم فئودالی در وستروس کاملاً ناهمگون است، برای مثال خاندان مورمنت با اینکه یک خاندان تا حدودی فقیر است، بر جزیره خرس حکمرانی میکند و زیر نظر خاندان دیگری نیست. از سوی دیگر برخی خاندان‌ها انقدر بزرگ و قدرتمند هستند، مانند خاندان مندرلی، که خاندان کوچکتر اطراف خود را نیز کنترل می‌کنند.

*جان اسنو می‌گوید در شمال حدود دوجین خاندان دیگر به غیر از استارک‌ها و بولتون‌ها وجود دارد. در رمان تعداد خاندان‌های عمده و قابل نیرو گیری که در شمال وجود دارند چهارده عدد ذکر شده است که این تعداد شامل کاراستارک‌ها، امبرها و مندرلی‌ها نیز می‌شود. به نظر می‌رسد سر صحبت جان با دیگر خاندان‌های شمال نیز می‌باشد. خاندان‌های که جان اسنو در سریال به آنها اشاره کرد چون مورمنت (خاندان جورا) خاندان سروین (رمزی در فصل پنجم می‌گویید که لردشان زنده است)، خاندان گلاور (که بر ولفس وود حکومت می‌کنند، همچنین خاندان فارستر زیر مجموعه این خاندان است)، خاندان هورن وود (در کتاب ارباب هورن وود کشته می‌شود و قلعه این خاندان به رمزی داده می‌شود) بیشترشان اربابان خود را از دست داده‌اند.

به غیر از خاندان‌های ذکر شده، خاندان‌های چون رید، خاندان میرا رید نیز به شمال و استارک‌ها وفادارند. همچنین در مجموعه تلویزیونی نام دیگر خاندان‌ها چون : داستین، ریزول، و تالهارت که در جنوب ولفس وود و سواحل جنوب غربی شمال حضور دارند نیز آورده می‌شود. سه خاندان دیگر نیز به ویتترفل سوگند یاد کرده‌اند که حتی در رمان جز برجسته‌ترین خاندان‌ها محسوب می‌شوند چون خاندان لاک (که عمدتاً از مندرلی‌ها تشکیل شده) و دو خاندان فلینت از کوهستان و فلینت از ویدوز وچ نی.

علاوه بر اینها، حدود چهل خاندان بسیار کوچک در شمال غربی، شمال شرق، غرب ولفس وود یا در جنوب و شمال ویتترفل وجود دارد. این خاندان‌ها بسیار ضعیف هستند و شاید به بعضی از آنها بتوان لقب قبیله را داد تا یک خاندان نجیب و اگر تمام نیروهای خود را در کنار هم جمع کنند شاید به بیش از سه هزار مرد نرسد و از این تعداد، نیز ممکن است عده‌ای همراه با ارتش اصلی شمال در عروسی سرخ نابود شده باشند.

قسمت سوم: بریندون تالی و سرزمین‌های رودخانه



*در این اپیزود بلاخره پس از گذشت سه فصل در خصوص عموی مادر سانسای یعنی بریندون "بلک فیش" تالی، که در طی عروسی سرخ در پایان فصل سوم حضور داشت صحبت به میان می‌آید. در رمان و همچنین در مجموعه تلویزیونی طی عروسی سرخ او به بیرون از ضیافت می‌رود و برای همین موفق می‌شود از حمله جان سالم ببرد و پس از نبرد با چند تن از فری‌ها در محل کمپ، همراه با جین وسترلینگ، همسر راب استرک به سمت ریوران فرار کند. در رمان بعد از عروسی سرخ و مرگ راب و کتلین، با وجودی که بقیه لردهای رودخانه در مقابل تخت آهنی زانو می‌زنند اما بریندن به فرماندهی بر ریوران تحت نام راب ادامه می‌دهد. ریوران به وسیله نیروهای فری و لیستر تحت محاصره درآمده و بریندن با سر رایمن فری (Ser Ryman Frey) مقابله می‌کند و از تهدیدهای مداوم و توخالی رایمن مبنی بر دار زدن برادرزاده اش، ادمور تالی، نمی‌هراسد. بریندن از تسلیم کردن ریوران و یا بیوه راب، ملکه جین وسترلینگ (Jeyne Westerling) سرباز می‌زند. همچنین در انتهای فصل سوم روس بولتون از فرار بریندن تالی ابراز نگرانی می‌کند.



قلعه ای که هیچ فری در آن پا نمی گذارد

*لایتل فینگر می گوید که بریندن در حال جمع کردن نیروهای تالی برای باز پس گیری ریوران است. معلوم نیست در خارج از صفحه نمایش چه اتفاقی در ریوران افتاده است، ولی در رمان بریندن همیشه در ریوران بوده و هرگز به خارج از آن نمی رود و هرگز قصد حمله از بیرون برای بازپس گیری آن را ندارد. این احتمال وجود دارد که نیروهای فری سریعاً پیشرفته کرده و با کمک خیانت پادگان تالی توانسته اند به راحتی ریوران را تصرف کنند برای همین ارتش باقی مانده تالی و بریندن، بیرون از ریوران مانده و قصد دارد با حمایت سایر نیروهای وفادار سرزمین های رودخانه قلعه و جایگاه خاندان تالی را باز پس بگیرد. هر چند این واقعیت را نمی شود انکار کرد که در سه فصل گذشته هیچ اشاره ای به فتح ریوران توسط فری ها نشده بوده است.

*سانسا هیچ تلاشی برای تماس با بریندن در رمان نمی کند، هرچند او هرگز برین از تارث را هم ملاقات نمی کند. در رمان برین در سرزمین های رودخانه به دنبال دختران بانویش کتلین است و هرگز به سمت شمال نمی رود. بنابراین فرستادن برین به ریوران در جهت تلاش برای متحد کردن تالی ها هیچگاه در کتاب اتفاق نمی افتد. شاید این کار سانساً تنها بهانه ای برای فرستادن برین به سمت جنوب برای شروع دوباره خط داستانی اصلیش باشد.



عکسی از پشت صحنه سریال که نشان از آماده باش نیروهای فری و لنیسترها برای یک نبرد است

*بسیاری از افراد ارتش شمال طی قتل عام عروسی سرخ نابود شدند. هر چند لردهای وفادار سرزمینهای رودخانه به رهبری تالیها انچنان صدمه‌ای ندیده‌اند ولی بعد از شکست نیروهای متحد شمال و تحت فشار قرار گرفتن توسط دو ارتش لنیستر و تالیها آنها به راحتی تسلیم را به جای نابودی پذیرفته‌اند. نیروهای باقی مانده تالی به رهبری بریندون همگی در ریوران قرار دارند و در حال دفاع از این قلعه می‌باشند که البته تعداد آنها حدود 200 مرد می‌باشد که بخاطر قرار گرفتن در محاصره از نظر غذایی در تنگنا هستند. بنابراین از یک سو، ارتش شمال به طور کامل نابود شده و ارتش تالی تا حدودی جان سالم به در برده است، و از این رو است که سانسای پیشنهاد میدهد که با آنها تماس گرفته بشود. از سوی دیگر در حال حاضر نیروهای تالی توسط ارتش اصلی لنیسترها، تایرلها و فریها به طور کامل احاطه شده‌اند و نمیتوان از آنها درخواست کمک کرد. هر چند تهیه کنندگان سریال در *Inside the Episode* توضیح می‌دهند که دلیل کشته نشدن لیتل فینگر به دست سانسای فقط به این برمیگردد که سانسای امیدوار است که بتواند با ارتش دره متحد شود و سپس به کمک آنها برای تصرف جنوب و حمله اصلی به لنیسترها اقدام کند. برای همین قصد ندارد از هم اکنون با ارتش قدرتمند دره درگیر بشود.



*سانسا اشاره می‌کند که بریندن تالی عموی اوست که این در واقع درست نیست، بلکه بریندن تالی عموی مادر او یعنی کتلین تالی می‌باشد.



یک افسانه زنده

*داووس می‌گوید که بریندن تالی یک قهرمان و افسانه است. در هنگام نبرد ناین پنی کینگز، بریندن به همراه دیگر شوالیه‌ها به جنگ دسته ناین (Band of Nine) رفت. او در کنار امثال سر باریستان سلمی (Ser Barristan Selmy) جنگید و خود را به عنوان یک شوالیه بزرگ و قابل اثبات کرد و در سراسر هفت پادشاهی به شهرت رسید.

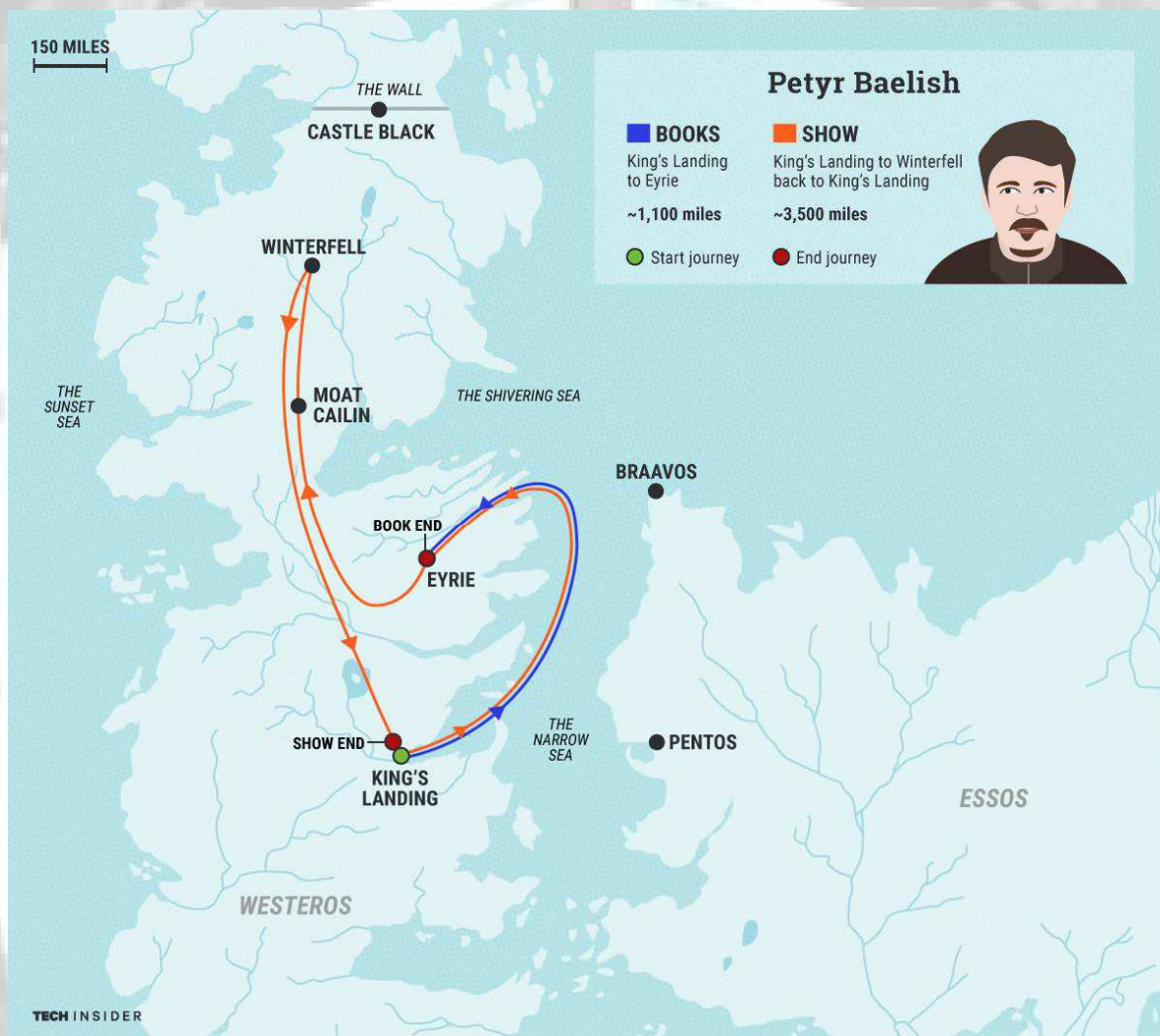
لازم است اضافه کنیم این نبرد به زمان خیلی قبل تر از شورش رابرت باز می گردد. حتی زمانی که جیمی لنیستر جوان بریندن را می بیند از هیبت او می ترسد. در وستروس معروف است که اگر کسی بتواند با ارتش پراکنده تالی ها برای لنیسترها و فری ها مشکل ایجاد کند تنها بلک فیش است.

*در این اپیزود زمانی که داووس می فهمد که تالی ها یک ارتش دارند به سانسای می گوید که «نمیدونستم تالی ها هنوزم ارتش دارند!!» این حرف شاید تنها اشاره ای به نامفهوم بودن گذر زمان در مجموعه تلویزیونی باشد.

Westeros

وستروس

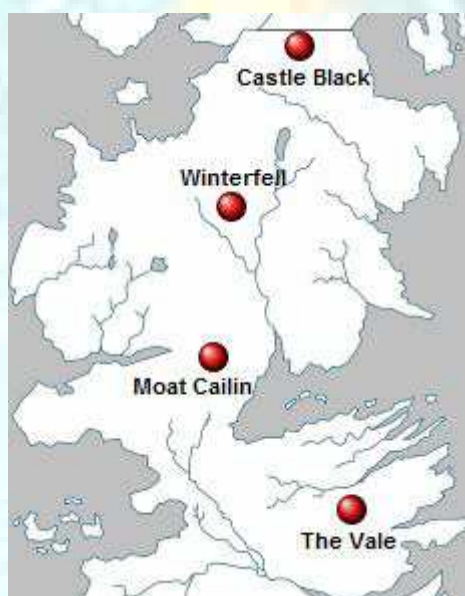
قسمت چهارم: تلپورتینگ لیتل فینگر



*این معقول است که لیتل فینگر سانسو استارک را در این قسمت در مول تاون ببینند. شاید لازم نباشد برای بار صدم بگوییم که در کتاب سانسو هرگز با لیتل فینگر به شمال نمی‌آید و هرگز دره را ترک نمی‌کند، هرگز با رمزی ملاقات نمی‌کند و با او ازدواج نمی‌کند و هرگز دوباره لیتل فینگر را در دیوار ملاقات نمی‌کند.

*منتقدان از فصل دوم پیتربلیش را به داشتن یک "جت پک" یا بلد بودن وردهای تل پورت متهم می‌کند، چرا که او در فصل دوم توانست به سرعت از باراندازپادشاه به سرزمین‌های طوفان و سپس به هارن‌هال سفر کند. در واقع گویا کالسکه‌های لیتل فینگر می‌تواند از یک ارتش بزرگ نیز سریع‌تر حرکت کند، این در حالی است که این سه منطقه به طرز فوق العاده فاحشی از همدیگر دورند و همچنین سفر کردن در مدت جنگ زمانی که تمام جاده‌ها توسط نیروهای لئسترها یا نیروهای مخالف کنترل می‌شود بسیار سخت‌تر است.

* فاصله بین دره و دیواره بسیار زیاد است. برای تجسم این فاصله فرض کنید که شما مجبورید فاصله شمال تا جنوب ایران را دوبار بپیمایید و یا سه برابر فاصله سرزمین‌های طوفان تا هارن‌هال را. علاوه بر این نیروهای بولتون در ویتترفیل به طور مستقیم تمام راه‌های منتهی به شمال و منتهی به دیوار را در کنترل خود دارند برای همین ممکن نیست که کسی بتواند به راحتی از جاده‌های معمولی و زمینی خود را دیوار برساند. لیتل فینگر می‌گوید که ارتش دره در موت کایلین اردو زده است. موت کایلین در واقع گذرگاه شمال می‌باشد، جایی که در آن دسترسی به شمال از طریق نک کنترل می‌شود، یعنی جایی که پادشاهان شمال مهاجمان جنوبی را عقب می‌زنند، یعنی جنوب ترین نقطه شمال، با این حال لیتل فینگر توانسته خود را از راه شاهی به مول تاون برساند و در آنجا با سانسو ملاقات کند. مول تاون در واقع فقط در فاصله چند مایلی با کسل بلک واقع شده است. حال این سنوال مطرح می‌شود که چطور لیتل فینگر توانسته از موت کایلین عبور کند و بدون مواجهه با نیروهای رمزی از ویتترفیل رد شود و خود را به کسل بلک برساند؟ واقعا شاید لیتل فینگر مجهز به جت پک یا جادوی تلپورت است.

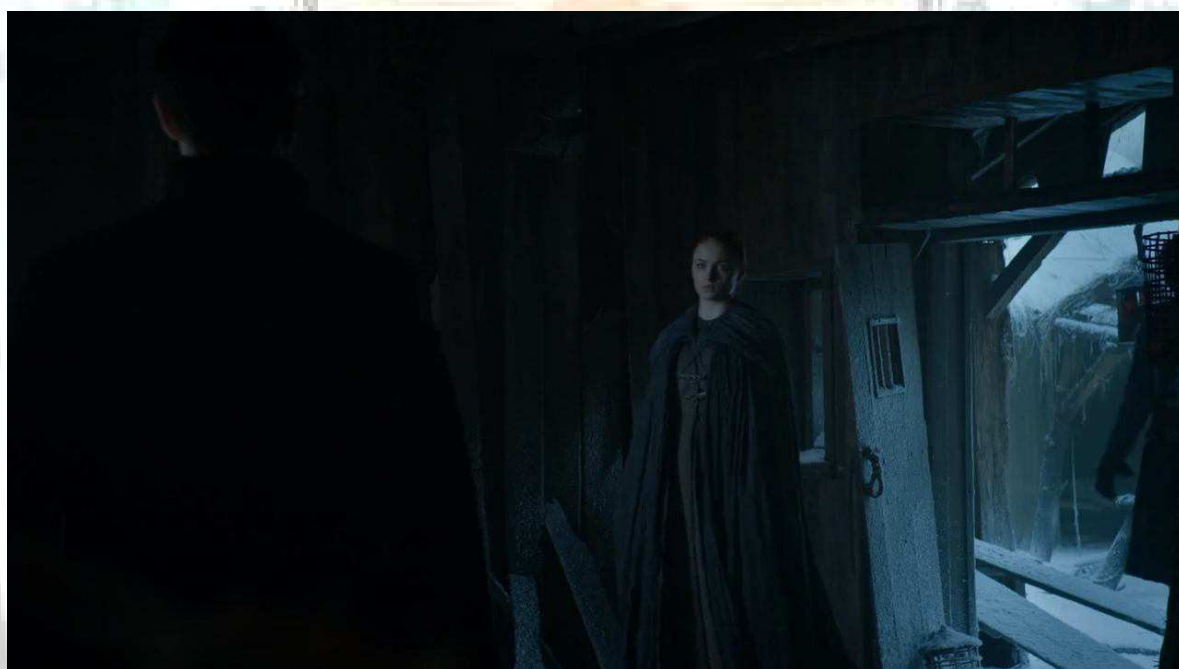


توقف گاه‌های لیتل فینگر در فصل ششم

*خب، این را در نظر بگیرید که در نسخه تلویزیونی، لیتل فینگر گفته است دره باید شروع کند به جمع آوری ارتش خود برای حمله به شمال چرا که سانسو موفق شده است که از ویتترفیل فرار کند. سانسو در قسمت اول فصل ششم از ویتترفیل فرار کرده و پس از سه قسمت در قسمت چهارم به کسل بلک می‌رسد. با این حال لیتل فینگر نشان می‌دهد که در اپیزود چهارم خبر فرار سانسو به دستش می‌رسد. این امکان وجود دارد حوادث هماهنگ رخ نداده باشد و اخبار به موقع به دست لیتل فینگر نرسیده باشد. با این حال، حداقل چند روز طول می‌کشد که یک کلاغ این خبر را از شمال به دره برای لیتل فینگر بیاورد، حال با رسیدن خبر به دره لیتل فینگر مجبور است سواره از دره به موت کایلین برود از موت کایلین به ویتترفیل و سپس از ویتترفیل به سمت مول تاون در نزدیکی کسل بلک هست حرکت کند و سپس با سانسو که فکر می‌کند به کسل بلک رفته است ملاقات کند، در عادی ترین شرایط مسافت این مسیر برای یک سوار

بیشتر از یک هفته به طول می‌انجامد، حال سؤال اینجاست که چطور لیتل فینگر در کمترین زمان ممکن هم پیام‌های دقیقی دریافت میکند و هم اینکه خود را از بند نیروهای بولتون در شمال میگذراند و به کسل بلک میرساند.

* گزینه ناگفته دیگر این است لیتل فینگر ممکن است که با کمک کشتی خود را به دیوار رسانده باشد، او خود را به شرقی‌ترین قلعه در امتداد دیوار یعنی ایست واچ کنار دریا رسانده سپس با کمک سواری خود را به غرب مول تاون می‌رساند. این تا حدودی قابل قبول تر است، چرا که بولتون‌ها هیچ قدرتی در دریا برای متوقف کردن هیچ کشتی ندارد برای همین میتوان فکر کرد که بیلش با کمک کشتی خود را به شمال رسانده ولی باز هم برای سفر با کشتی آن هم از جنوب به شمال نیاز به یک جت متصل به آن می‌باشد.



توجه داشته باشید که مول تاون در فصل چهارم در حمله وحشی‌ها تبدیل به خرابه شد.

قسمت پنجم: کسل بلک



*سانسا استارک، در این اپیزود برای خود و جان اسنو لباس شمالی میدوزد. در قسمت های قبلی سانسای نشان داده است که به اندازه کافی در دوخت و دوز لباس های خود ماهر است. حتی در فصل اول او برای اولین بار او در حال دوختن معرفی شد، و تیم تولید بیشتر گفته اند که تمام تغییراتی که سانسای در فصل او برای تغییر در لباسش به سبک جنوبی انجام داد توسط خود او انجام شده است.



لباسی که برای سانسای برای جان طراحی کرده است



مردی که فرمانده نیست

* پس از اینکه همه کسل بلک را ترک کردن، ادد آشکار از اینکه او را لردفرمانده خطاب کردند تعجب کرد، ولی با این حال وقتی نگاهی به افراد خود می کند این عنوان را می پذیرد که او لرد فرمانده است. برای انتخاب لردفرمانده نیاز است که تمام فرماندهان قلعه های دیگر در کسل بلک جمع شده و سپس در طی یک رای گیری به نامزد مطرح رای داده بشود. با این حال در این اپیزود دیدم که ادد با اینکه در هیچ رای گیری حضور نداشته است به منصب لردفرمانده نگهبانان شب در آماده است که این خلاف رویه قانونی در بین نگهبانان شب است.

Westeros

ایستادگی

قسمت ششم: جزایر آهن و شورای پادشاهی



*در این اپیزود، شورای پادشاهی (KingsMoot) که در جزایر آهن وظیفه تعیین پادشاه و تعیین حکومت را به عهده دارد به نمایش گذاشته شد.

در رمان روند داستان به طور کامل با رویه سریال فرقی میکند به طوری که : به علاوه بر آشا (نام یارا در کتاب) و یورن، برادر سوم بیلون یعنی ویکتاریون نیز نامزد پادشاهی است و تیان گریجوی هرگز در این شورا حضور ندارد. در این شورا آشا میخواهد که ناوگان آهن زادگان دست از شورش بردارد و پس از گردآمدن به جای حمله و یورش به شمال به نیروهای راب پیوندد و با کمک آنها تمام هفت پادشاهی رو تصرف کند. ویکتاریون نظر مخالفی دارد و میخواهد همان یورش های زمان بیلون گریجوی نیز ادامه داده بشود. یورن ادعا می کند که می تواند تمام وستروس را فتح کند، که یارا فکر میکند این عمل کار محال و غیرممکن است، چرا که آهن زادگان از پس محافظت از یک قلعه بر نمی آیند. یورن پیشنهادش را اینطور بازگو میکند که قصد دارد با دنریس تارگرین متحد شده و سپس با اژدهایان او وستروس را تسخیر کند. او ادعا می کند که به کمک شیپور اژدها (Dragon Horn)، می تواند آن ها را کنترل کند. شیپوری که به ادعای او در خرابه های والریا پیدا شده و دراگون لردهای قدیمی برای کنترل اژدها از آنها استفاده می کرده اند.

او به عنوان شاه انتخاب شد، و سایر مدعیان، مانند برادرزاده اش آشا، ویکتاریون و چندی دیگر را کنار زد. یورن بیلور بلکتاید را به علت عدم پذیرش او به عنوان پادشاه، به قتل رساند. حال در مجموعه تلویزیونی ویکتاریون گریجوی به طور کامل حذف می شود و دیدگاه یارا و یورن نیز به یکدیگر نزدیک می شوند هر دوی آنها به دنبال رسیدن به کل هفت پادشاهی هستن ولی یکی با دنریس و دیگری بدون دنریس.



جزیره که تمام پادشاهان تخت نمکی در آنجا تاج بر سر میگذارند

*در کتاب شورای پادشاهی در جزیره اولدویک برگزار می‌شود، چرا که برای اولین بار آهن‌زادگان برای تشکیل شورای پادشاهی در 500 هزار سال قبل از آنجا استفاده می‌کردند. ظاهراً بقایای ناگه‌ای دریا و همچنین قلعه قدیمی آهن‌زادگان در آنجا واقع شده است. هر چند در سریال هیچ اشاره‌ای به محل برگزاری شورای پادشاهی نمی‌شود ولی در نسخه تلویزیونی اینطور به نظر می‌رسد که شورای پادشاهی در ساحل جزیره پایک اتفاق می‌افتد.



شورای پادشاهی که هیچ چیز آن شبیه شورای پادشاهی نبود

*در رمان، ارون بخاطر تجاوز به زن برادر خود ویکتاریون تبعید شده است. پس از آن به شرق دور سفر کرده و در تمام اقیانوس‌های جهان تبدیل به یک کابوس شده است. حال با حذف شدن قطعی ویکتاریون در سریال، هیچ اشاره به تبعید او نشده است و او به سادگی می‌گوید که در این سالها در حال یورش به سرزمین‌های خارجی بوده است.

*در کتاب یورن آشکارا نمی‌گوید که برادر خود یعنی بیلون گریجوی را کشته و دست به عمل خویشاوندکشی (Kinslaying) زده است. در کتاب به او مشکوک هستند چرا که یک روز پس از مرگ بیلون گریجوی به جزایر آهن باز می‌گردد اما حتی دختر بیلون از اینکه گستاخانه او را محکوم به مرگ پدرش بکند می‌ترسد. با این حال در این قسمت یورن به صراحت می‌گوید که بیلون را کشته است و او این کشتن را اینگونه بیان می‌کند که یک آهن‌زاده است و به پرداخت قیمت آهن (یعنی گرفتن هر آنچه که با قدرت به دست می‌آید) باور دارد، تا هیچ کس زحمت سؤال پرسیدن و زیر فشار قرار دادن او را به خود ندهد.



*همانطور که قبلتر گفتیم کشیش خدای مغروق همان برادر بیلون و عموی تیان یعنی ارون دمپ هیر (Aeron Dampheir) می‌باشد با اینکه در سریال به نام او اشاره نمی‌شود ولی در بخش The HBO Viewer's Guide نام او ذکر شده است.



فرار با یک کشتی

*در کتاب آشا/یارا به سرعت پس از شورای پادشاهی فرار می‌کند. او موفق می‌شود تنها کشتی خود یعنی باد سیاه (Black Wind) را پس بگیرد و به سمت شمال، به سوی دیپ وود موت که در اختیار نیروهای وفادارش هست فرار کند. با این حال استنیس براتیون پس از حمله و بازپس گیری دیپ وود موت تمام مردان و نیروهای او را می‌کشد و سپس او را به اسارت می‌گیرد. در نتیجه او تیان را دوباره در اردوگاه استنیس می‌بیند. در تلویزیون در

اپیزودهای اول گفته می‌شود که خود خاندان گلاور موفق می‌شود که دیپ وود موت را بازپس بگیرد و برای همین این قسمت موضوع به طور کامل از روند داستان خارج می‌شود.

*در نسخه کتاب، یارا و تیان موفق نمی‌شوند ناوگان آهن‌زادگان را بدزدند، بلکه زمانی که ویکتاریون با اکراه می‌پذیرد که یورن اکنون پادشاه قانونی است، یورن او را فرمانده ناوگان آهن‌زادگان می‌کند و به او دستور می‌دهد به خلیج برده داران رفته دنریس را برای او نامزده کرده و به همراه اژدهایانش به وستروس بیاورد. ویکتاریون نفرت عمیقی نسبت به یورن دارد زیرا یورون، سومین همسر او را را فریب داده و باردار کرده بود. این کار ویکتاریون را مجبور کرد که همسرش را با کتک زدن بکشد تا آبرویش حفظ شود. تنها تابوی خویشاوندکشی (Kinslaying) بود که مانع ویکتاریون شد تا برادرش را به قتل برساند. او از آن زمان ازدواج نکرد، و یورون را هم نبخشید. یورون، که ظاهراً متوجه تنفر برادرش نیست، این درخواست را می‌دهد و ویکتاریون هم قبول می‌کند، اما در خفا نقشه می‌کشد که دنریس برای خودش اختیار کند. حال در مجموعه سریال گویا یارا و تیان نقش ویکتاریون را برعهده گرفته‌اند و این بار نه در خفا بلکه به روشنی به مخالفت با یورن بر می‌خیزند و اینطور به نظر می‌رسد هر دو آنها برای رسیدن به دنریس و اتحاد با او وارد یک مسابقه شده‌اند.

*ناوگان آهن در رمان در اصل ناوگان ملی جزایر آهن است. هر لرد و خاندان بزرگ برای خود نیروهای نظامی دارد و همچنین ناوگان خود را، اما ناوگان آهن به طور مستقیم به حاکمان جزایر آهن سوگند یاد کرده‌اند. بهترین کشتی‌های آهن‌زادگان در این ناوگان حضور دارند، که نزدیک به صد کشتی می‌باشد و هر کدام سه برابر بزرگتر از کشتی‌های بزرگ دیگر لردهای خاندان‌های وستروس است. برای همین وقتی در این اپیزود گفته می‌شود یارا و تیان بهترین کشتی‌ها را با خود برده‌اند کاملاً درست است، ولی اینکه چرا در آن زمان تمام ناوگان آهن در جزایر آهن حضور دارند جای سؤال است.



ساختن هزار کشتی

*یورن دستور می‌دهد که هزار کشتی باید بسازید !! شاید حرف او به طور استعاره بوده باشد و شاید منظور او از ساخت هزار کشتی اشاره به چیز دیگری باشد: ناوگان آهن به خودی خود تنها 100 کشتی را در خود جای داده است و نخبه‌ترین نیروهای آهن زادگان در این کشتی‌ها در حال خدمت هستند، از سوی دیگر سایر خاندان‌هایی که در هفت جزیره حضور دارند، کشتی‌های نسبتاً کوچکتري را در اختیار دارند. وقتی یورن درخواست ساخت هزار کشتی را می‌دهد شاید دو منظور را داشته باشد یکی "هزار کشتی به سبک ناوگان آهن" که غیرممکن است چرا که ساختن هر کشتی به این سبک نیاز به هزینه بسیار دارد، و یا ساخت هزار کشتی به سبک کشتی‌های بزرگ و اسکيف که تا حدودی قابل قبول تر است ولی در هر حال ساختن هزار کشتی قابل دسترسی نیست.



خویشاوندکشی که تمامی ندارد !!

*یورن پس از اینکه به منصب پادشاهی جزایر آهن می‌رسد می‌پرسد که برادرزاده‌هایش کجا هستند و سپس به صورت آشکار دستور می‌دهد که آنها را قتل برسانند، که این بسیار تعجب برانگیز است و بسیار با آنچه که یورن در کتاب انجام می‌دهد متفاوت است. در کتاب پس از پیروزی یورن، یارا/آشا عاقلانه دست به فرار زد چرا که میدانست عمویش بیکار نمیشیند و اشتباه هم نمی‌کرد چون یورن پس از رسیدن به قدرت، بیلور بلکتاید را به علت عدم پذیرش او به عنوان پادشاه، به قتل رساند، بیلور بلکتاید لرد خاندان بلکتاید بود و همچنین از جمله کسانی بود که به آشا رای داده بود. همچنین او با بخشیدن زمین و عنوان به یاران مهم رقیبانش، آن‌ها را به شدت ضعیف کرد.



خدایانی که غرق می کنند

*خدای مغروق، که با نام کسی که در زیر امواج اقامت گزید نیز یاد می شود، یک خدای دریایی است که منحصرأ توسط مردان آهن (Ironmen) در وستروس پرستش می شود. مذهب خدای مغروق بسیار قدیمی است و به پیش از هجوم اندالها (Andal Invasion) برمی گردد. اندال هایی که به جزایر آهن حمله بردند، به جای پرستش مذهب هفت (Faith of Seven) که در جنوب وستروس آن را رواج داده بودند، خدای محلی آن جا را به عنوان آیین خود پذیرفتند. مذهب خدای مغروق، کاملاً از نیرو و دزدی دریایی که منتسب به مردان آهن است حمایت می کند.



غرق شدن، برای تطهیر شدن

* غرق شدن و رستاخیز از جمله خصیصه های بارز در ادعیه و مراسم های این مذهب است. غرق شدن یک روش سنتی برای اعدام کردن در میان آهن زاده ها می باشد، اما همچنین یک عمل مقدس هم محسوب می شود. و افراد با ایمان هیچ ترسی از آن ندارند. تازه متولدین پس از مدت کوتاهی از دنیا آمدن غرق می شوند، در آب غوطه ور می گردند یا با آب نمک مورد تدهین قرار می گیرند. این عمل به عنوان بخشی از مراسم مذهبی انجام می شود، تا بدن هایشان متعلق به دریا شود، که وقتی مردند، بتوانند تالار خدای مغروق را پیدا کنند. از سوی دیگر «مردان مغروق» که کشیشان خدا مغروق هستن برای بار دوم غرق می شوند و بار دیگر با انجام عمل احیا تنفسی به زندگی برمی گردند که البته همه ی مردان موفق نمی شوند که زنده از این مراسم بیرون بروند. در کتاب هیچ اشاره ای به مراسم تاجگذاری به سبک غرق کردن برای پادشاهان جزایر آهن نشده است. حتی در نسخه تلویزیون از احیا نیز برای یورن استفاده نشد، آنها فقط صبر کردن تا ببیند که آیا او دوباره پس از غرق شدن باز می گردد یا خیر که با اتفاقات کتاب مغایرت دارد.



تاجی از تخت پاره های روی آب

*در پایان این مراسم، یورن پادشاه شد، و با قراردادن تاجی از تخت پاره ها بر روی سر خود تاج گذاری کرد. به طور سنتی، پادشاه آهن زادگان از جمله بیلان گریجوی از تاجی از تخت پاره ها برای خود استفاده میکنند. جالب است بدانید در کتاب تمام رقیبان پادشاهی چون راب استارک و استنیس برای خود تاج داشتند، اما در نسخه تلویزیونی فقط جافری (هم اکنون تامن)، رنلی و در حال حاضر یورن با تاج نشان داده شدند. تاج تخت پاره در واقع نسل به نسل بین خاندان ها در حال انتقال بود ولی زمانی که چند قرن پیش آخرین پادشاه جزایر آهن شکست خورد تاج به دریا بازگشت، و پادشاه جدید دوباره تاج جدید برای خود ساخت.

قسمت هفتم: آریا استارک در بروواس و دست خونین



*در HBO official Viewer تایید کرده است که تئاتری که در حال اجرا بود در واقع همان تئاتر «دست خونین» در رمان است. با این حال، در رمان در این تئاتر تمرکز بیشتر بر روی تیرویون لنیستر می‌باشد نه ند استارک.

*در واقع یک فصل پیش نمایش از آریا استارک در کتاب ششم وجود دارد که درست قبل از فصل پنجم منتشر شد و تا حدودی بخشی از داستان این اتفاقات این پیش نمایش در این چند فصل گذشته رخ داده است. در این فصل پیشنهاد می‌دهم آریا برای سیقل دادن به توانایی بازیگری یا بهتر است بگویم دروغ گویش در این تئاتر کار می‌کند. در این فصل او سفیر لیسترها که برای صحبت با بانک آهنی آماده است را شناسایی می‌کند. که در رمان هریس سویت وظیفه گفتگو با بانک آهنین را برعهده دارد و به همراه هریس، راف که یکی از مردان گرگور کلگان است را شناسایی می‌کند او یکی از افراد لیست آریا جهت کشتن است. از این رو آریا با جا زدن خود به عنوان یک روسپی کودک، به نزد او میرود و سپس او را در یک ملاقات خصوصی به قتل می‌رساند.

*قتلهایی که آریا در نسخه تلویزیونی مرتکب می‌شود به ترتیبی که در ادامه می‌بینید قرار داده شده اند: آریا پولیور را در اوایل فصل چهارم به همان شیوه ای که راف را در کتاب کشته، به قتل می‌رساند. سپس در فصل پنجم مرین ترنت سریال را به همراه سفیری که برای مذاکره با بانک آهنین آمده بود شناسایی می‌کند و او را می‌کشد (به همان شکلی که راف را در رمان ها می‌شناسد البته با حذف نمایش) در کتاب این گونه برداشت می‌شود که بی چهره ها آریا را با علم به اینکه راف در آن جا حضور خواهد داشت به تئاتر می‌فرستند؛ تئاتری که نمایش آن داستانی تحریف شده از سقوط خاندان آریاست تا از این طریق آریا را آزموده و ببینند آیا این نمایش برای وسوسه کردن او برای گرفتن انتقام از دشمنان آریا استارک کافی ست یا خیر. آریا می‌بایست وابستگی ها و تعلقات شخصی اش را رها

کرده و پشت سر می گذاشت. اگر امتحان او در کتاب این بوده است و برداشت ما درست باشد، نتیجه و پیامد شکست او هنوز مشخص نیست چرا که فصل او با کشتن راف به پایان می رسد.



نمایشی به سبک شکسپیر

*نمایش *The Bloody Hand* که آریا در سریال می بیند شباهت زیادی با نمایش کتاب دارد: نمایشی به سبک شکسپیری استهزایی و سخیف که مشخصا به نفع نسخه ی رسمی داستانی که سرسی لنیستر و دربار سلطنتی در باراندازه پادشاه همه جا پخش کرده اند تحریف شده است: این که جافری براتیون شاه نجیبی بوده و ند استارک سعی کرده او را از حکومت کنار زده و قدرت را به دست بگیرد، هم چنین تیرویون لنیستر نه تنها حامی و مشوق خیانت ند بوده بلکه برای رسیدن به مقام دست پادشاه به وی خیانت و جافری را نیز مسموم کرده است. این نمایش در کل نظرهای مثبتی دریافت کرد.

*علاوه بر حفظ سبک شکسپیری استهزایی، خود نمایش نیز اشاره به یکی از عناصر داستانی هملت شکسپیر دارد: هملت شک می برد که عمویش کلادیوس، برادرش یعنی پدر هملت را به قتل رسانده است تا به پادشاهی برسد. بنابراین، هملت نمایشی را تدارک می بیند که داستان آن بازگویی نسخه ی اغراق آمیز و توهین آمیزی از یک قتل مشابه است. نقشه هملت که "نشان دادن وجدان پادشاه" در نمایش است با موفقیت رو به رو می شود و کلادیوس در حین تدارک و آماده سازی نمایش عمیقا ناراحت و آزرده به نظر می رسد که همین مسئله باعث یقین هملت از گناه عمویش می شود. به طور مشابه، بی چهره ها آریا را به نمایشی اغراق آمیز از جنگ پنج پادشاه و سقوط خاندانش می فرستند تا ببینند آیا او واقعا "هیچکس" شده یا هنوز به گذشته و هویت اصلی خود تعلق دارد.

*نمایش در کتاب بخش های دیگری نیز دارد که در سریال حذف شده اند. در نسخه سریال بیشتر بر روی تیرون
لنکستر تمرکز شده تا ند استارک که در کتاب عکس این قضیه صادق است و نمایش تمرکز بیشتری بر روی ند استارک
دارد.

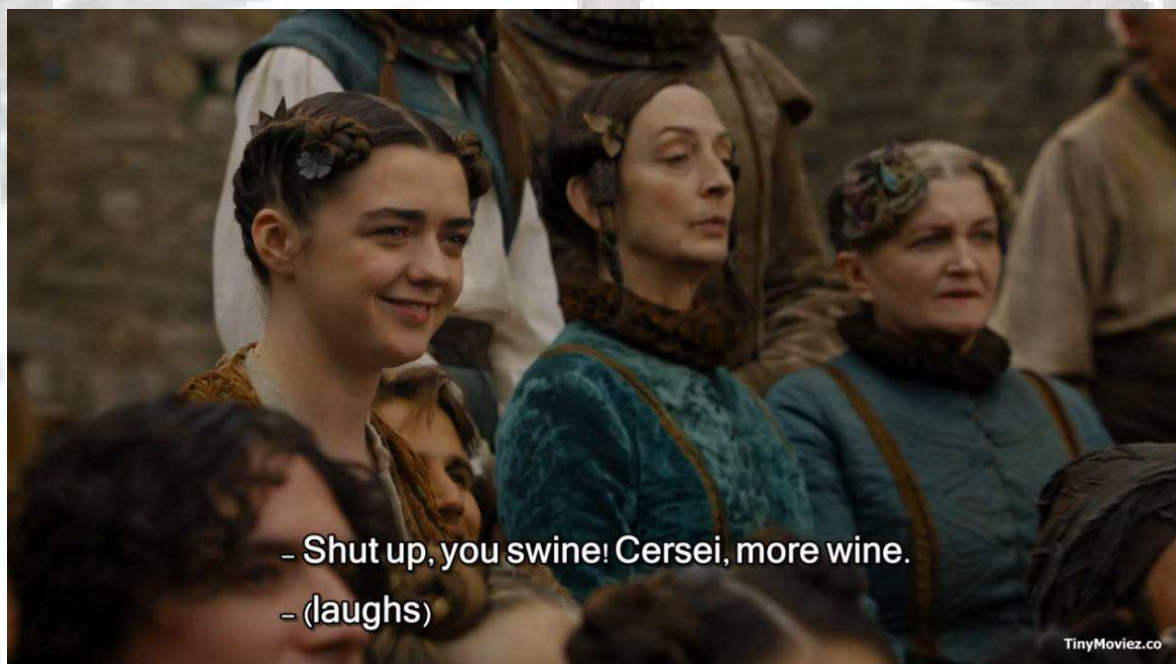


تیرون یا یکی از کارکترهای شکسپیر !!؟

*مارتین گفته که یکی از منابع الهامش در زمان خلق و پرورش تیرون لنکستر، شخصیت ریچارد سوم شکسپیر بوده
است. در نمایشنامه شکسپیر ریچارد سوم پادشاهی شیطان صفت، دغل کار، گوژپشت و بسیار کریه تصویر شده است.
ریچارد سوم فردی از خاندان یورک در زمان جنگ رزها بود، هرچند که بعداً در اواخر جنگ توسط خاندان رقیب
خود یعنی لنکستر که موسس سلسله ی تودور می باشند، سرنگون می شود. شکسپیر نیز در اواخر دوره سلطنت تودور
نمایشنامه خود را نوشته است. همین مسئله موجب حیرت مارتین شده و یکی از دلایل وی برای اختصاص دادن فصل
هایی از زاویه دید شخصیت های لنکستری و استارکی می باشد. به گفته ی او طرف "خوب" و طرف "بد و شیطانی"
وجود ندارد و هر دو طرف دیدگاه مختص به خود را دارند.

* نقدهایی که به نمایش شکسپیر می شد درباره این که ریچارد سوم شروری که شکسپیر خلق کرده از نظر تاریخی
دقیق نیست و حاصل چیزی جز تبلیغات و داستان های تحریف شده ی لنکستر/تودوری نبوده برای مارتین جالب
توجه بوده است. به همین خاطر، مارتین تیرون را نسخه ی اصلاح شده ای از ریچارد سوم خلق کرده است: او زشت
و کوتاه و بسیار زیرک است اما تیرون در اصل شخصیتی دلسوز و خیرخواه است نه شرور. بنابراین در نمایش اغراق
شده ی این اپیزود ما در اصل می بینیم که از نظر مارتین چیزی که ممکن بود برای ریچارد سوم واقعی اتفاق بیافتد
برای تیرون رخ میدهد: شایعات و داستان های تحریف شده پیرامون ماجرای که اتفاق افتاده همراه با تبلیغات

دشمنان به این باور عمومی ختم شده است که تیرون واقعا فردی مکار و شیطان صفت بوده درست مثل ریچارد سوم شکسپیر.



*دیالوگ بازیگر نقش سرسی در نمایش " می توانم بادهای زمستانی را که سرزمین را در می نوردند حس کنم " در اصل اشاره به نام کتاب ششم مجموعه نغمه ی یخ و آتش دارد که هنوز منتشر نشده است.



اشتباهی بخاطر نبود یک جامعه مدرن

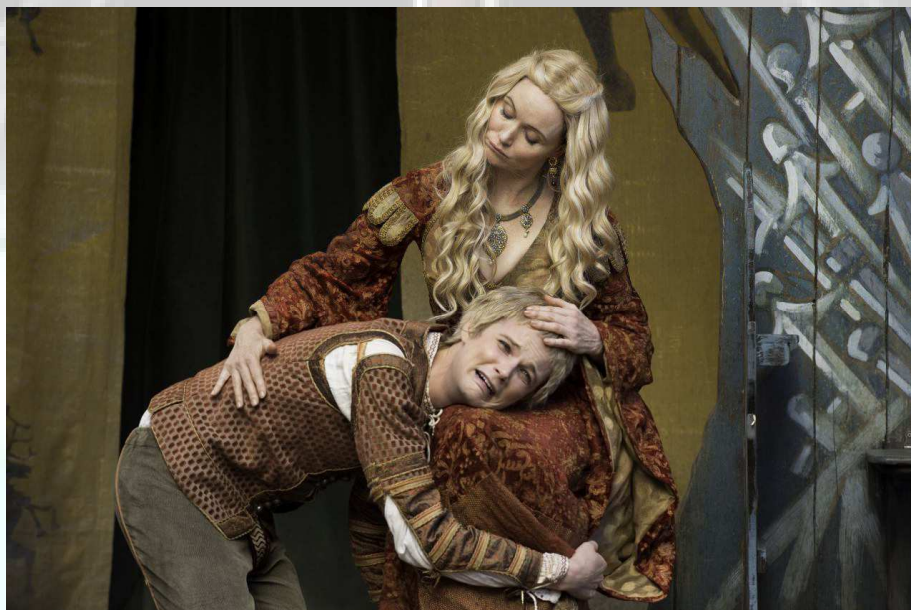
*نمایش The Bloody Hand آگاهانه اشتباهات آشکاری را به تصویر می کشد . وارد شدن این خطاها به علت کمبود ارتباطات در سطح جامعه در قرون وسطی و دست به دست شدن داستان و تغییر جزئیات و تحریف آن تا زمان انتقال به سرزمین های دیگر اجتناب ناپذیر است. اگر به نشان های خانوادگی براتیون ها، لنیسترها و استارک ها دقت کنید اشتباهاتی جزئی را در آن ها می بینید. علاوه بر این تیرون در نمایش پیش از مرگ ند استارک زخم بزرگی بر روی صورت دارد در حالی که اون این زخم را در جریان نبرد بلک واتر بر می دارد. هم چنین عدم حضور تیرون لنیستر در زمان اعدام ند استارک و حتی پیش از آن در بارانداز پادشاه مسئله ایست که تقریبا همه از آن آگاهی دارند بنابراین او نمی توانسته مستقیما با ند استارک توطئه کند.

*یکی از جزئیاتی که به طرز عجیبی دست نخورده باقی مانده عدم دست داشتن جافری در مرگ رابرت است و چون جافری فکر می کرده که رابرت پدرحقیقی وی بوده برای رابرت در بستر مرگ اشک می ریزد. نقاشی صحنه نمایش از قلعه سرخ در بارانداز پادشاه تقریبا دقیق رسم شده است همینطور طراحی چوبی آنان از تخت آهنین.



استفاده دقیق از اسامی واقعی

*در نمایش کتاب، تمام شخصیت ها اسامی شبیه به شخصیت های واقعی داشتند برای مثال استارک ها استورک نامیده می شدند و شخصیت نمایش بانو استارک نامیده میشد نه بانو کرین. در نمایش سریال شخصیت های نمایش با همان اسامی واقعی شان در داستان خطاب می شوند مثل ند استارک، تیرون، سرسی و...



در مقایسه با چهار فصل اول سریال بازی تاج و تخت، نمایش با اغراق هایی پر شده که در سریال شاهد آن نبودیم:

*سیلی خوردن های مکرر جافری صرفا به خاطر اثر کمیک

*جوک هایی از باد دادن برای ارضای حس طنز و شوخ طبعی سطح پایین و عوامانه حضار

*استعمال رندوم و بی دلیل از برهنگی برای حفظ ارتباط و جلب رضایت حضار مانند زمانی که تیرویون لباس سانس را پایین می کشد.

*نمایش، صحنه ای از تجاوز به سانس را نشان می دهد که در داستان اصلی وجود ندارد. (تیرویون از منعقد کردن ازدواجش با سانس سر باز می زند)

*نقش کتلین استارک در نمایش به طور کلی حذف شده است و سانس نیز دیالوگ چندان یا نقش موثری در طی نمایش ندارد. (بازیگر نقش سانس پس از پایان نمایش می گوید که فقط دو خط دیالوگ داشته)



نوازندگان نمایش در اصل گروه فولکور/راک ایسلندی به نام **Of Monsters and Men** می باشند



They began as slaves
in the mines of Valyria.

سرآغاز مردان بی چهره

*داستان جیکن هگار در مورد سرچشمه مردان بی چهره از رمان برگرفته شده است، اما ممکن است شامل تفاوت های نیز باشد. در کتاب این انجمن قبل از پیدایش براووس (Braavos) پدید آمده و ریشه در معادن آتشفشانی والریای (Valyria) قبل از ویرانی (doom) دارد. داستان پیدایش انجمن اشاره به فردی نامشخص دارد که اولین مرد بی چهره بوده است. این مرد دعای برده ها را برای خدایان متنوعشان شنید و نتیجه گرفت که این خدایان در حقیقت

همه یکی هستند با صدها چهره، و او ابزار این خداست. برای همین او اولین هدیه را به بیچاره ترین برده داد. مرد مهربان این را نیز اشاره کرد که بعدها اولین مرد بی چهره هدیه را به اربابان نیز اعطا کرد. هر چند در این اپیزود جیکن هاگر، توضیح میدهد که بردگان که در خدمت مردان بی چهره بودن بروواس را تاسیس کرده‌اند، که در رمان همچنین اتفاق نیفتاده است. در مجموعه بلوری فصل پنجم در بخش مجموعه انیمیشن‌های تاریخ و افسانه‌ها در بخش بروواس توضیح داده می‌شود که بروواس زمانی تاسیس می‌شود که جمعی از بردگانی که در ناوگان حمل و نقل برده‌داری حضور داشتن دست به شورش می‌زنند، و همه اربابان برده داری را می‌کشند و سپس برای حفظ جان خود به همراه سایر برده‌ها به دنبال جایی می‌گشتند که اژدهایان والریایی نتوانند آن‌ها را پیدا کنند، آنها در پی این تلاش تالاب و براووس را یافتند. آن‌ها پناهندگان را به تالاب هدایت کردند.

*جیکن به آریا می‌گوید تاثیری که نمایش را به اجرا گذاشته در میدان شیلبا قرار دارد. در کتاب در براووس مکانی به اسم شیلبا Sheelba وجود ندارد. این نام ظاهراً اشاره به شخصیت Sheelba of the Eyeless Face از مجموعه فانتزی Fafhrd and the Gray Mouser اثر Fritz Leiber می‌باشد. این مجموعه با ساختار شکنی در سبک خیال پردازی حماسی تاثیر زیادی بر روی نویسنده های پس از خودش داشته است از جمله جورج آر. آر. مارتین، تعدادی از نویسنده های بزرگ سبک Dungeons & Dragons و Discworld اثر Terry Pratchett. در این مجموعه، شیلبا نوعی خدای مرگ است که قهرمانان را به ماموریت های گاهای بی هدف می فرستد. در این اپیزود نیز جیکن، از اعضای فرقه ای که خدای مرگ را می پرستند آریا به ماموریتی در میدان شیلبا می فرستد.

قسمت هشتم: دنیس تارگرین و میرین



*دنیس تارگرین از جورا مورمنت می پرسد آیا درمانی وجود دارد و او در جواب می گوید چیزی نمی داند و یا حتی نمیداند کی خواهد مرد. بیماری گری اسکل در واقع به آرامی بیمار را می کشد و شاید برای سالهای طولانی فرد دارای این بیماری باشد. اکثر مردم می دانند که شیرین براتیون درمان شده است، ولی درمان او باعث شد که زخمی بر روی صورتش باقی بماند و یا حتی نمی توان گفت که درمان شیرین براتیون قطعی بوده است و در آینده او دوباره دچار این بیماری نمی شود. به طور کلی برای این بیماری هیچ دارویی وجود ندارد. تعداد زیادی از پزشکان و استادان برای برطرف کردن این بیماری سعی کرده اند ولی هیچ وقت نتوانسته اند راه حلی برای دفع این بیماری پیدا بکنند یا اگر هم پیدا شده است به شدت نادر و غیر قابل دست یافتن می باشد.



You stand in the presence of Kinvara,

دومین راهبه سرخ وارد می‌شود

*این قسمت کینوارا یک کاهنه سرخ جدید وارد سریال شد که یکی از رهبران عالی رتبه مذهب پروردگار روشناییست. در کتاب هنوز این شخصیت معرفی نشده است.

*عملاً تا رمان پنجم هیچ چیز در خصوص سلسله مراتب در دین و مذهب پروردگار روشنایی معرفی نشده است و حتی تاریخچه این سازمان نیز خود یک علامت سؤال بسیار بزرگ است. هر شهر در ایسوس برای خود یک کاهن اعظم محلی دارد، و همچنین معابد بزرگی برای پروردگار روشنایی در ایسوس واقع شده است، اما روابط متقابل بین کاهنان و بالا دست های خود کاملاً ناشناخته است. کاهن اعظم ولانتیس در رمان مردی به نام بنر (Benerro) می‌باشد، اما دیگر کاهنان اعظم در میر و سایر شهرها افرادی ناشناخته هستند. برخی از رهبران دینی در آشایی آموزش دیده اند که از بین آنها می‌توان به ملیساندر اشاره کرد. حتی در کتاب مرجع جهان یخ و آتش که در سال 2014 منتشر شد اطلاعات بسیار اندکی از آشایی در دست می‌باشد.

*بازیگر شخصیت کینوارا به صورت غیرمنتظره‌ای جوان است، با اینکه او کاهنه اعظم و یک فرد عالی رتبه در مذهب پروردگار روشنایی است. آنیا باکستین بازیگر اسرائیلی شخصیت کینوارا در زمان فیلمبرداری فصل ششم فقط 33 سال سن دارد، که نسبت به کریس ون هوتن (ملیساندر) شش سال جوان تر است. در حال حاضر در رمان تا حدودی به این اشاره شده است که ملیساندر بیشتر از آنچه که تصور می‌شود سن دارد. در فصل ششم تایید می‌شود که ملیساندر به کمک افسون گردنبد خود توانسته است خود را جوان نشان بدهد و او در واقع چند قرن عمر کرده است. حال با دیدن همان گردنبد به گردن کینوارا میتوان گفت که احتمالاً او نیز مانند ملیساندر چندین قرن عمر کرده است و حتی یک راهب قوی تر از ملیساندر نیز می‌باشد.



کنایه ای که از گذشته نشات می گیرد

*زمانی که تیریون به واریس می گوید که قصد ملاقات با کینوارا را دارد میگوید منظورش یک مرد نیست. در واقع یک جور تلافی برای تیریون می باشد، چرا که در فصل پنجم زمانی که واریس می خواهد تیریون را به نزد دنریس ببرد همین حرف را به او میزند.

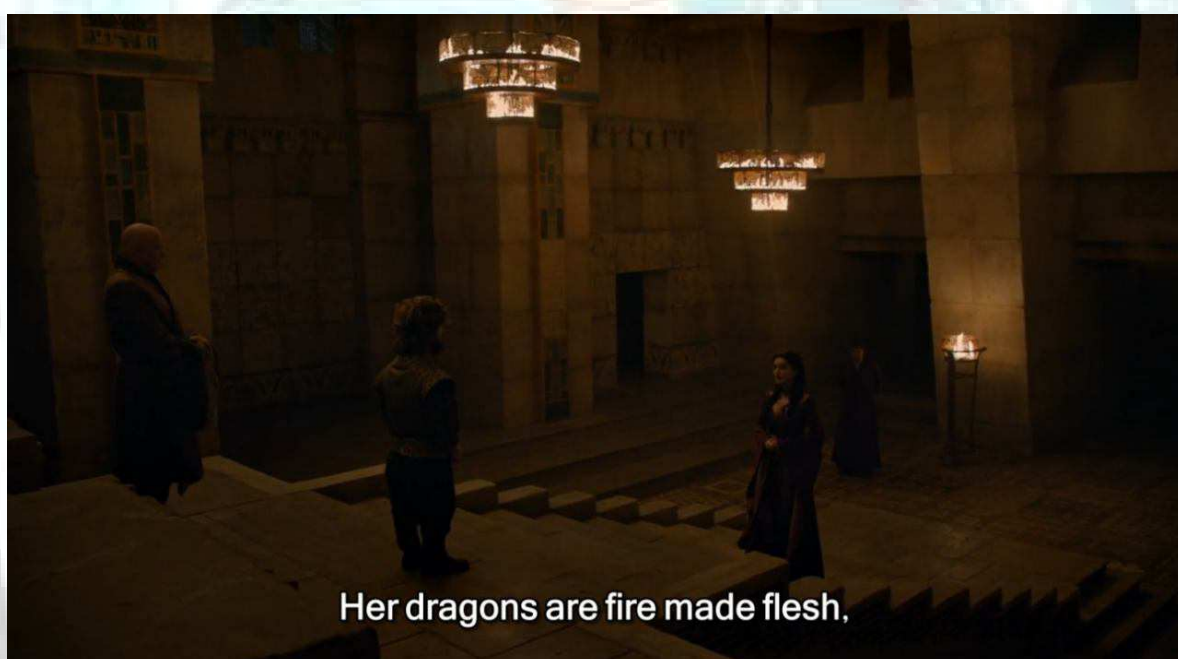


زنی که همه چیز را می داند

*کینوارا بخشی از گذشته واریس را که خود در فصل سوم اپیزود چهارم «اکنون نگهبانیش پایان می یابد» نقل کرد، به یاد او می آورد. در این اپیزود واریس می گوید یک جادوگر اندام تناسلی او را قطع کرد و در آتش انداخت تا نیروی

ما فوق طبیعی و یا شیطانی را بیرون بیاورد، او صدایی را به یاد نمی‌آورد ولی درد چاقو و وحشتش از این اتفاق را به خوبی به یاد دارد و برای همین همیشه از سحر و جادو بیزار است و نسبت به کینوارا مشکوک می‌باشد. از سوی دیگر راهب سرخ نیز به واریس می‌گوید جادوگری که او را اخته کرد در واقع به جادوگر درج دوم در هنرهای جادویی بوده است.

*کینوارا به تیریون می‌گوید که قبلتر خطبه‌های کاهنه سرخ را در خصوص دنیس در ولانتیس شنیده است، که در فصل پنجم اپیزود «های اسپارو» رخ داد. در آن اپیزود او در طرف دیگر میدان شروع به مسخره کردن خطبه‌ها و تفاسیر کاهنه سرخ کرد که باعث شد افراد عادی نسبت به صحبت او واکنش نشان بدهند.



اژدهایان که باعث قدرت گرفتن جادوها شدند

*کینوارا می‌گوید که اژدهایان ساخته شده از آتش در لباس گوشت هستند. این دقیقا همان چیزی است که کوايته در فصل دوم به دنیس گفت. جالب است که بدانید برای طراحی لباس کوايته، ملیساندر و کینوارا از به الگو طراحی استفاده شده است که شامل یک شش ضلعی دراز است و به سرزمین‌های آشایی اشاره دارد.



تصویری از کواپته در سریال

*به نظر غیر محتمل می‌باشد که کینوارا بعد از برقراری صلح بین تیرون و برده داران در قسمت گذشته از ولانتیس به سرعت به میرن آماده باشد. چرا که به گفته کرم خاکستری حدود دو هفته از پیمان صلح که در قسمت قبل بسته شد می‌گذرد. همچنین به یاد بیاورید که در فصل پنجم تیرون برای رسیدن به میرن نیمی از سریال را در سفر بود. در رمان، برای سفر از پنتوس به کارث یک سال به صورت زمینی طول می‌کشد هر چند با سفر دریایی میشود چند ماهی زودتر رسید و همینطور سفر بین ولانتیس تا خلیج برده داران به صورت زمینی بسیار طولانی و سخت است هر چند بیشتر این سفر به صورت دریایی شکل می‌گیرد. با تمام اینها میتوان اینطور در نظر گرفت که دعوت تیرون از کینوارا خیلی قبلتر از ایجاد صلح بین برده دارن و میرن بوده باشد.

پایان.

اعضا تیم پادکست وستروس کاربرها S.I.S, SaWhar, ریگار, winterfell, Stannis Baratheon, Daemon, Blackfyre

و با تشکر ویژه از همایون صفرزاده و طلا مهمانی